

چگونگی نزدیکی شدن اندیشه

دینی به سینما

حجت الاسلام محمد جواد عظیمی



ایده آلهای دینی او مؤثر است باید دنیای ممکنات را قبول داشت تا هنرمند بتواند بدون هراس از تأکید بر دنیای واجب و موظف بودن به تقلید از آن به خلق دنیاهای جدید بپردازد. و این خلق ادامه خلقت خداوند توسط جانشین او خواهد بود.

چگونگی تصویر اندیشه 'دینی از جهان ممکنات اصلی ترین بستر خلاقیت انسان تصویر او از جهان ممکنات است. اگر انسان نتواند جدای از جهان موجود عالم ممکن را فرض کند هیچ گاه دست به ساختن نمی برد. هنرمند یا از تنگناهای دنیای موجود و یا در طلب تمیّنات درونی خویش به دنیای ممکن پناه می برد و در تصویرسازی خود راه های به وجود آمدن آن دنیای ممکن را می جوید. آنچه در اثر هنری موج می زند طرح چگونگی دست یافتن به دنیای ممکن است که هنرمند طالب آن است. اگر اندیشمندان دینی دنیاهای ممکن ارائه شده در آثار هنری را نوعی دخالت انسان در خلقت خدا تصور کنند و پندارشان این باشد که طرح دنیای ممکنات و ارائه راه حل برای رهایی از تنگناهای موجود انسانی، فضولی، به حساب می آید طبیعی است که نمی توانند با دنیای هنر همراه شوند اما اگر ارائه دنیاهای ممکن و پیشنهاد چگونگی غلبه بر تنگناها را چهره ای از خلاقیت مداوم خداوند که توسط جانشین او به دست می آید بدانند باید منزلت هنرمند را بسیار ارج بگذارند چرا که بر کیفیت جهان می افزاید.

چگونگی برخورد اندیشه دینی با محسوسات جهان بینی هنرمند نیز مانند هر جهان بینی دیگر امری است غیر محسوس اما این جهان بینی به گونه بسیار جدی برگرفته از محسوسات است. هنرمند که بیشترین تأثیر را از فرهنگ زمان خویش می برد و بیشترین تأثیر را بر فرهنگ پس از خویش می گذارد هر دو را به نحوی حسی انجام می دهد. او که بیشترین توجه را به مخاطب دارد، مخاطبش را در شرایط محسوس زندگی مطالعه می کند مخاطب دیروز و امروز و فردا براساس شرایط عینی گذشته و حال و آینده برای او مخاطب است. این ارتباط تنگاتنگ هنرمند با مخاطب در ارتباط او با طبیعت هم وجود دارد. او طبیعت را حس می کند و با حس خود آن را می فهمد و با فهم خود آن را بیان می کند.

کیفیت جهان نه تنها زیست آدمی را گواراتر بلکه شناخت او را نیز کیفیت می بخشد خدایی که در جهان عاری از کیفیت های متنوع برای انسان، پرستیده می شود با خدای جهان بسیار متنوع و پیچیده متفاوت است. اگر تنوع بخشیدن به جهان در تنوع دریافت آدمی از خدا و

اندیشمندان دینی باید مشخص کنند تا چه حد در ارتباط با انسان می توانند به مسائل عینی و محسوس زندگی او بها بدهند. به میزانی که ایشان بتوانند امور موجود و حسی را در ارتباط با انسان در نگرشهای انسان شناسانه خود دخالت دهند با هنر

○ زیبایی برای انسان در دو چهره کلی نقش می‌گیرد، زیبایی‌های محسوس و زیبایی‌های نامحسوس.

ارائه آن تأکید می‌ورزند این نوع زیبایی به لحاظ عدم تجسم پذیری در هنر قابل ارائه نیست بیشتر به گفتگو می‌آید. و باید از آن خبر داد.

آیا ما می‌توانیم با تکیه بر زیبایی‌های محسوس و آفرینش‌های هنری بر این اساس به خدا و ایده‌آلهای حقیقی انسان برسیم؟ اگر چنین است هنر می‌تواند کار دینی بکند و اگر نه، نمی‌تواند. اگر خداوند در کتب آسمانی بیشترین تکیه را بر زیبایی‌های محسوس دارد و حتی در ارائه پیچیده‌ترین باورهای غیرحسی بر آن تکیه می‌کند شاید به این خاطر است که در خطاب عمومی آنچه به درد انسان خاکی می‌خورد همین است. هرکس می‌تواند از خطاب عمومی دریافت شخصی زیبایی شناسانه خود را داشته باشد اما این یک عمل فردی است و در ژرفای اندیشه شخص صورت می‌گیرد. آنچه بر عموم جاری است و تمنای جریان عمومی دارد باید شرایط لازم خطاب عمومی را داشته باشد.

جایگاه عاطفه، احساس و هیجان از نظر اندیشه دینی

هنر به وسیله ابزاری خاص به زندگی انسان ماهیت انسانی می‌بخشد. آنچه انسان در طول زندگی برای ادامه حیات نیاز دارد چندان با آنچه که دیگر موجودات به آن نیازمند هستند متفاوت نیست. این پدیده‌های مساوی در نگاه دگرگون‌کننده انسان ماهیت خاص می‌یابد و انسانی می‌شود. آب و گل و گیاه و کوه و دشت در طبیعت باوجود خود هستند و فایده‌ای که ایجاد می‌کنند باوجود آنها انجام می‌شود اما پدیده‌ها علاوه بر اینکه برای انسان وجود دارند برای او نقش آفرینی هم می‌کنند. نقش پدیده برخاسته از ماهیت آنها است ماهیتی که انسان در ژرفای اندیشه خود به آنان می‌دهد.

بیشترین بهره‌مندی انسان از ماهیت پدیده‌ها است. یک نگاه ساده به آثار هنری انسان نشان می‌دهد که حضور پدیده‌ها در این آثار چقدر متفاوت با وجود آنها در طبیعت است. آب که در طبیعت رفع تشنگی و رفع آلودگی می‌کند در دیوان شعر بشر به هزار فرم نقش می‌آفریند. ستاره که در طبیعت راه نشان می‌دهد، در آثار هنری راه به سوی عمیق‌ترین احساسات آدمی می‌گشاید. و اینهمه را هنر به کمک بهره‌گیری از عناصری مانند عاطفه، هیجان و احساس انجام می‌دهد. اگر میل به دوست داشتن و دوست داشته

می‌توانند همگامی داشته باشند. و به میزانی که نخواستند باشند شرایط حسی را در نظر بگیرند، ارائه اندیشه آنان توسط هنر مشکل‌تر می‌شود.

جایگاه زیبایی‌های محسوس از نظر اندیشه دینی در میان انواع شناخت‌های انسان از خود و جهان، شناخت هنری با دیدگاه زیبایی‌شناختی ویژگی خاصی دارد.

دین، علم، فلسفه، عرفان و هنر که هر یک سعی می‌کنند انسان و جهان را به ما بشناسانند و از این راه زمینه حیات برتر آدمی را فراهم آورند هر یک بر محور خاصی تکیه دارند که آن سبب استقلال هر کدام است.

محور اساسی شناخت‌های هنری زیبایی است. پدیده‌ای که در جای خود بحث فراوان دارد. زیبایی برای انسان در دو چهره کلی نقش می‌گیرد: زیبایی‌های محسوس و زیبایی‌های نامحسوس. آنچه را انسان زیبا می‌بیند محسوس است حال عامل زیبایی هرچه که می‌خواهد باشد. اگر تقارن، تناسب و توازن است و اگر هر عامل دیگر، به چشم انسان می‌آید و به گوش او می‌رسد. اما در زیبایی‌های نامحسوس مفاهیم و باورهایی برای انسان زیبا هستند که معیارهای زیبایی‌شناختی عینی ندارند بلکه براساس یک سری از باورهای کلی و استدلال‌های فلسفی منطقی برای انسان خوشایند و مطلوبند. آنچه را که انسان فراتر از دریافت‌های حسی خویش با تمام وجود زیبا می‌داند مبتنی بر مقبولات عقلی او است و آنچه را زیبا می‌بیند و می‌شنود و احساس می‌کند مبتنی بر معیارهای عینی و حسی او است.

دریافت‌های زیبایی‌شناسانه غیرمحسوس انسان شخصی غیرقابل انتقال و معیار ناپذیرند. و طبیعی است که در هنر زیبایی‌شناسی‌های محسوس محور است چرا که آنچه حیات هنرمند را می‌سازد ارتباط است. و اگر زیبایی شخصی غیرقابل انتقال و معیار ناپذیر باشد کمکی به حیات هنرمند نمی‌کند. او بر زیبایی‌های محسوس تکیه دارد تا بتواند با مخاطب و برای او باشد و بتواند برق نگاه او را به عنوان بهترین معیار ارزشگذاری بر اثر خویش ببیند. در زبان هنر تکیه بر دریافت این نوع زیبایی و ارائه این نوع زیبایی است.

اندیشمندان دینی تا چه حد می‌توانند این نوع تکیه را ارج بگذارند اگر ایشان فقط به زیبایی‌های نامحسوس توجه دارند و بر

زیبایی‌شناسی

○ تزکیه روانی انسان توسط هنر یکی از قدیمی ترین دریافت های اصولی انسان است.

داشتن این سه خرده نگیریم و در زمانی که اساس بودن انسان با این سه تفسیر می شود با انسان باشیم.

میزان قبول پالایشگرهای دیگر

کاتارسیس یا تزکیه روانی انسان توسط هنر یکی از قدیمی ترین دریافت های اصولی انسان است. او به خوبی تزکیه حاصل از توان هنری را در اعماق وجود خویش احساس کرده است.

هنرمند می داند که برای بخشیدن ماهیت زیبا به پدیده ها باید درونی زیبا داشته باشد و تا این زیبایی درون هنرمند را فرا نگیرد پدیده های پیرامون برایش زیبا نمی شود و از درک زیبایی عاجز است. مخاطب اثر هنری نیز تا پالایش روحی نشود و ضمیری شفاف و زلال نیابد درک زیبایی را نخواهد داشت.

انسان متوقف بر مرز سود و زیان خواهی شخصی اسیر خودخواهی است که با درک زیبایی فاصله بسیار دارد.

هنر در طول تاریخ توانست به تهذیب مخاطب خویش بپردازد تا او حقایق نهفته بر وراء سود و زیان را بباید و امیر عقل خویش گردد.

اندیشمندان دینی باید بدانند که تا چه حد می توانند وجود این پالایشگر را قبول کنند. پالایشگری که در اعماق وجود مخاطب خویش عمل می کند و او را نه در ظاهر بلکه در اعماق وجود پاک می سازد. او را به جایی می رساند که دیگران فقط با حیرت به تماشایش می پردازند.

اگر اندیشمندان دینی تصور کنند که تنها راه تزکیه انسان در اختیار آنان است و فقط ایشان می توانند به پاکی روح انسان دست پیدا کنند طبیعی است که چندان نمی توانند با هنر بسازند مگر بخواهند از هنر بلندگویی برای اندیشه های خود بسازند.

اگر اندیشمندان دینی نمی توانند رقیبی را در پالایش روح انسان قبول کنند باید بدانند که هنر رقیب ایشان است. ارکان اساسی آن بر این امر استوار گردیده است. و اگر بخواهند این رقیب را قبول کنند باید ماهیت پالایش آترا بپذیرند.

خداوند زیبایی ها را می ستاید از آلودگی ها تبری می جوید. آیا اندیشمند دینی می تواند به ستایش فراهم آورنده زیبایی های طبیعی بپردازد و او را در عمل راهبری انسان به پاکی ها به رسمیت بشناسد.



شدن را از انسان بگیریم، اگر مراتب درک لذت از برخورد با زیبایی ها را از انسان دریغ بداریم و اگر او را از احساس گرایش به زیبایی تهی کنیم آنگاه پدیده ها برای او فقط هست می شوند و انسان ردیف دیگر موجودات با هست ها سرو کار می یابد. نگاه ارزشگذار انسان به پدیده ها از درون عاطفه هیجان و احساس او پدید می آید و بعد به سوی قلّه های معرفتی و ارزشی او گام می نهد. و هنر در خلاقیت خود اساسی ترین تکیه را بر این ابزار دارد. او برای جلب هرچه بیشتر مخاطب از این سه استفاده کامل می کند. و با این سه می تواند از هست معمولی، سود و زیان آور یک ماهیت ارزشی خاصی بسازد که بدون ملاحظه سود و زیان برای انسان ارزش باشد.

اندیشمندان دینی باید جایگاه این سه را مشخص کنند. ما تا چه حد می توانیم به عاطفه هیجان و احساس انسانی اصالت ببخشیم و تا چه حد ره آورده های این سه را محترم می شماریم و تا چه حد به نیازهای آن می اندیشیم.

اگر عمل انسان عمیق اندیش که از سطح ساده پدیده ها خود را به درون واقعیات آورده و در آنجا به صید حقیقت می پردازد را می پسندیم.

می توانیم با نگاه هنرمند همراه شویم. و می توانیم زندگی بدون عاطفه، هیجان و احساس را محکوم کنیم و بر انسانی به لحاظ

○ وقتی تصور می‌کنیم که در ارائه
سینمای دینی روایتگر تاریخ هستیم، سینمای
دینی می‌شود بیان مستند گونه‌ای از
شخصیت‌ها و وقایع دینی.



میزان قبول برداشت‌های انسانی از گزاره‌های عام دینی
از میان تمام انسان‌هایی که از ابتدای تاریخ تا کنون بر زمین
می‌زیستند تعداد کمی عنوان هنرمند گرفتند. این تعداد نسبت به
بقیه انسانها در اقلیت بودند ویژگی‌های خاصی در ایشان سبب
وجود این عنوان بود. مهمترین عامل عدم توقف این تعداد از
انسان‌ها بر سطح پدیده‌ها بوده است.

ایشان با نگاه عمیقتر از بقیه توانسته‌اند به درون پدیده‌های
پیرامون خویش بنگرد و ره‌آورد این نگرش عمیق را بر قایق اثر
خویش به کمک تکنیک هنری به سوی مخاطب گسیل دارند. این
نگاه عمیق اساس فرق میان هنرمند و شخص عادی است و این
نگاه به گونه‌ی طبیعی در ارتباط با هر پدیده‌ای که هنرمند به آن نظر
داشته باشد وجود دارد او در سطح مردمان عادی به پدیده‌ها نگاه
نمی‌کند که اگر این گونه بود هنرمند نمی‌شد. اگر ما می‌خواهیم
اندیشه دینی را به هنرمند بسپاریم تا به مخاطب برساند تا چه حد
نگاه عمیق او را به این اندیشه برمی‌تابیم؟ آیا اندیشمندان دینی
می‌توانند نگاه انسان را به گزاره‌های دینی و فهم حاصل از آن را
به رسمیت بشناسند. آیا یک انسان ژرف اندیش می‌تواند به
گزاره‌های دینی به گونه‌ی انسانی نگاه کند و فهم و درک خود را از
گزاره‌های دینی درست بداند.

مقدار تاکید بر روی حقیقت‌ها و واقعیت‌های ثابت

همان گونه که در مورد نخست ذکر شد نگاه خلاق هنرمند
ناشی از نگاه او به جهان ممکنات است. اگر تصویر جهان ممکن
نباشد چیزی به دست انسان ساخته نمی‌شود. اساس جهان ممکن
را، امکان تغییر بنا می‌کند. اگر همه چیز ثابت باشد و این ثبات
یک اصل تلقی گردد، دنیای یکسان و بدون تغییری خواهیم داشت.
زمانی تصویر یک دنیای ممکن امکان پذیر است که اجزاء
تشکیل دهنده آن ممکن باشد اگر اجزاء تشکیل دهنده جهان
انسانی و باورهای درونی ما ثابت فرض شود.

آنچه ارتباط انسان با انسان، انسان با جامعه، انسان با خویش
و انسان با طبیعت را می‌سازد ثابت و غیرمتغیر خواهد بود. پس
جهان ممکن تصویر نمی‌شود چرا که دنیای ما را همین روابط
می‌سازند.

حقیقت خالق و مخلوق و خلق و حقیقت داشتن ارزش‌های
بنیادی برای انسان ثابت است اما کیفیت ارتباط و چگونگی به بار
نشستن نهال اندیشه برآمده از اینها نیز ثابت‌اند؟ اگر اینگونه
باشد اندیشمند دینی تغییر را بر نمی‌تابد و تصور می‌کند که تغییر
مساوی با نابودی است. البته مفاهیمی که ارتباط‌ها را طبقه بندی
می‌کند ثابت است. بد همیشه بد و خوب همیشه خوب است عدل
همیشه مدوح و ظلم همیشه مذموم است اما چهره‌ی بد و خوب ظلم و

البته دانش‌های دینی مانند هر دانش دیگر تخصصی است و
باید از طریق خاص کسب گردد. آیا در فهم گزاره‌های عمومی دین
هم باید دانشمند و متخصص بود، یا می‌توان پیامهای انسانی دین
را به عنوان انسان دریافت کرد و این دریافت را در نمای هنری به
دیگران عرضه داشت اگر چنین باشد هنرمند می‌تواند به عنوان
یک انسان ژرف اندیش فهم خویش را از گزاره‌های دینی را در اثر
خود به مخاطب ارائه کند. در غیر اینصورت او باید دانشمند دینی
بشود و یا واسطه‌ای باشد در ارائه دانشهای دینی که در این صورت
هنر دینی تشکیل نمی‌شود بلکه آموزش دانش دینی پیش می‌آید.
آیا دین یک دانش است و همه باید دانشمند دینی باشند تا
دین را بفهمند یا می‌توان برای فهم گزاره‌های عمومی دین و
دریافت گوهر دیانت فقط انسان بود.

اگر چنین باشد هنریکی از بهترین ابلاغ‌کنندگان پیامهای
دینی خواهد بود.



می بینند چگونه می شود با زبان هنر اندیشه ایشان را بیان کرد؟ مگر اینکه هنر فقط به بیان صفحات خاصی از تاریخ دین که به قهرمانهای دینی اختصاص دارد پردازد که در اینصورت جلوه ای بیشتر از یک روایتگر تاریخ نخواهد داشت.

طبیعی است که سینما به عنوان مظهر عالی ترین آمیزه هنر و تکنیک در عصر حاضر بیشترین نیاز را به این پاسخها دارد. کیفیت پاسخهای ارائه شده چگونگی ورود اندیشه های دینی به دنیای سینما و انتقال آن را به مخاطب این هنر تکنیکی تعیین می کند. پرداختن به سینمای دینی و طرح اندیشه های متدینانه انسان در سینما بدون اینکه تصویر درستی از نمونه سؤالهای مذکور و جواب آن داشته باشیم عملی است نه چندان پخته که خود مشکلات بزرگی را فراهم می آورد که ما در عمل شاهد پاره ای از این مشکلات بوده و هستیم.

ساده ترین آن عبارت است از سینمای دینی را سینمای مشکل ساز تصور کردن. بخشی از آنچه در میان ما عنوان سینمای دینی را گرفته ساده ترین دریافت های بشری را در هم پیچیده و به گونه غیر قابل فهم عرضه می کند. دین عالی ترین مفاهیم دور از دسترس انسان را چندین بار نازل کرده است تا ما آن را بفهمیم سینمای دینی ما ساده ترین مفاهیم انسانی را چندین بار به هم می پیچد تا هیچکس از آن چیزی نفهمد.

گاهی نیز در ارائه سینمای دینی تصور می کنیم که روایتگر تاریخ هستیم و سینمای دینی. ما منحصر می شود به بیان مستند گونه از شخصیت ها و وقایع دینی گویا دین در همان چهره تاریخی خویش باقی مانده است و پا به زمان حاضر نگذاشته است. ما در دنیای کنونی به دنبال سینمای دینی نمی گردیم آن را در گذشته و در روزهای اولیه دین می جویم.

کلیشه های تکراری حاکم بر فضا و شخصیت سینمای دینی ما ره آورد این نگرش است. این کلیشه ها گرچه در سینمای تاریخی که به بیان تاریخ دین پردازد یک ضرورت است. اما زمانیکه پرداختن به انسان امروز و نشان دادن بهترین راه برای درک واقعیات زندگی جدید نیز امر دینی به حساب آید شکسته خواهد شد و مخاطب سینمای دینی می تواند آنچه را که در تاریخ دین خوانده در عینیت جامعه و مردمان خویش ببیند. قهرمان هایی از دنیای حاضر به او داده می شود کسانی که او بتواند به لحاظ داشتن شرایط زیست مساوی آنها را الگوی خویش بداند و در این الگوسازی مشکلی نخواهد داشت. ■

عدل مرتب تغییر می کند. و هنر با تکیه بر این تغییر می تواند پیشنهاد زیست برتر رابطه با کیفیت تر و درک عمیقتر را بدهد. و گرنه همه چیز یکسان خواهد بود و ثابت و جایی برای طرح حرف نو نمی ماند تکیه بر روی واقعیات ثابت و تأکید بر آن عملاً درهای ورود به جهان ممکنات را می بندد و انسان را عاجز از ایجاد می کند. در این نگاه نهایت لطفی که به انسان می شود عبارت است از رضایت به اکتشاف انسان دادن. به انسان می گوید برو و آنچه هست و لایتغیر هم هست را کشف کن و از آنچه کشف کرده ای خبر بده. او باید، مظاهر ثابت بد و خوب را بفهمد نه اینکه روند ایجاد خوب و بد را در حرکت متغیر چرخه زندگی خویش بسازد او نمی تواند از دنیای خاصی سخن بگوید که در آن مفاهیم در چهره های دست ساز او جلوه گر شده اند و او حق داشته باشد از چهره های بد بگریزد و به چهره های خوب رو کند. او درگیر یک دنیای منطقی خاصی خواهد بود که همیشه و همه جا باید به آن بیاندیشد و منتظر کشف نموده های جدید آن باشد. در اینصورت حرفی از خلاقیت ایجاد و تغییر نخواهد بود و نهایت صورتی که برای ایجاد زیبایی در نظر می آید، تقلید از طبیعت خواهد بود نه ایجاد بر اساس تمناي درون.

میزان پذیرش قهرمان پروری و قهرمان های غیردینی هنر در ارتباط با جذب مخاطب و تأثیرگذاری بر او از نهادی ترین اصلی که تکامل خواهی انسان بر آن استوار است کمک می جوید. قهرمان دوستی و گرایش به قهرمان شدن انرژی پرتوانی است برای تکاپوی انسان.

هنر از آرمان هایی که برای انسان مطرح است صورت های مجسمی را در شکل قهرمان های خویش می سازد و آن را به عنوان الگو فراسوی راه تکامل انسان می نهد، تاره پویی انسان به سوی کمال را مسیر سازد. اساس اندیشه های هنری بر تجسم آرمانهای انسانی در وجود قهرمانها است قهرمانهای هنر ارزشهای قهرمانی خویش را وامدار وجود خویشند نه چیز دیگر. این ارزشها می تواند کاملاً انسانی بوده و از نهاد دریافتهای انسان سرچشمه بگیرد.

آیا اندیشمندان دینی می توانند قهرمانهای انسانی را قهرمان و الگو بدانند. آیا می شود آنها را نمونه ای از انسان کامل گرفت و رفتار آنها را تعقیب کرد؟

اگر اندیشمندان دینی قهرمان و الگو را در افراد خاصی خلاصه